

اسنطار میروود.) زنان را بدست فراموشی سپرده و یا اینکه با استفسار از روشهای تثبیت شده زنان را به خانه داری و کار مضاعف واداشته بود و یا اینکه آنها را به فروشگاهها بدنیاال آخرین مدهای نیویورک وباریس روانه کرده بود. (البته آن آزاد زنانی که باخروش خشم خودپایه های ظلم حکومت را میلرزاندند و فریب مانورهای رنگارنگ صاحبان سرمایه را میخوردند عاقبتی جز گلوله آتشین نداشتند).

سرانجام در سال ۱۹۷۴ دولت کلمبیا ۱۸ تبصره وقانون جدید در مورد خانوادهدونقض اجتماعی زنان را بتصویب رسانید که براساس آنان مسایستی تبعیض بر علیه زنان و فشار مضاعف بر آنان محو شود. البته این موازین نیرنگ جدیدی بود که "لویزمیگل سون" کاندیدای ریاست جمهوری در تبلیغات انتخاباتی خود وعده به انجام آنان در صورت انتخاب شدن خود داد تا به میدان بتواند کرسی ریاست جمهوری را اشغال نماید. پس از انتخاب لویزمیگل سون به ریاست جمهوری وی بنا به قولی که در تبلیغات انتخاباتی خود داده بود تصمیم به تدوین قانون جدیدی در مورد زنان و خانوادهد گرفت. این قانون قرار بود که تبعیضات بر علیه زنان را در کلیه سطوح اجتماعی محو نماید و حال اینجاست که در تدوین این قانون فقط یک زن شرکت داشت و بقیه تدوین کنندگان آن مرد بودند.

علیرغم این کمبود، قوانین قدیمی که زنان را نسوان و زائنده مردان محسوب میکردند لغو شده و برای اولین بار زنان برابر با مردان اعلام شدند، حقوق زنان در خانه، اجتماع، و محیط کار بهبود مختصی یافت و فرم جدید تاحدی به زنان فرصت عیان کردن ارزشهای واقعی و والای خود را داد.

برای بدست آوردن برابری سیاسی - اجتماعی - اقتصادی زنان، قانون جدید بسیاری از قوانین و تبصره های قدیمی را لغو نموده و برای اولین بار فعالیت های جنسی خارج از زناشویی دلیل موجهی برای طلاق طرفین (یعنی زن و شوهر) تعیین گردید. تا قبل از این ایام مردان میتوانند به راحتی بفعالیت های جنسی با زنان دیگر بپردازند و همسران آنان حق اعتراض نداشتند ولی در صورت انجام روابط جنسی از طرف زنان، همسران آنان حق داشتند تا آنان را به صورت یک جانبه طلاق دهند.

علیرغم اینکه بعضی از این قوانین تاحدی مترقی بنظر میرسیدند

ولی کماکان تبعیض بین زن و مرد در بسیاری از این قوانین پابرجاست و تبعیض در جامعه نیز به قوت خود باقی است. مثلاً بر اساس قوانین حدیسی اگر مردی همسر خود را در حال انجام رابطه جنسی با مرد دیگری یافت و او را به قتل رسانید تبرئه خواهد شد چرا که بدلیل خشم و غیرت اینکار را انجام داده و در نتیجه مقصر نیست. اما همین قانون به زنان اجازه نمیدهد اگر همسر خود را در آغوش زن دیگری یافتند از روی خشم و غیرت او را بکشند. (بر اساس قوانین جدید زنان نمیتوانند خشمگین شوند و غیرت داشته باشند مخصوصاً قبا با ن می باشد.)

در سال ۱۹۷۶ قانون طلاق رسمی تصویب گردید اما محدودیت هایی که بوسیله واتیکان از طریق کلیسای کاتولیک و در توافق کامل با حکومت کلمبیا بر زنان کلمبیایی تحمیل شده اند عملاً امکان انجام طلاق را از بین برده اند. بر اساس قانون اساسی سال ۱۸۸۶ مذهب کاتولیک دین رسمی کلمبیا بشمار می آید. بدلیل مخالفت مذهب کاتولیک با طلاق، این امر نیز خود بخود بخشی از قانون اساسی کلمبیا تبدیل گردید و در نتیجه کلیسا کنترل کاملی بر ازدواج و خانواده اعمال نموده که حتی دولت نیز از چنین کنترلی برخوردار نبود. برای اجرای قانون طلاق و قانونی کردن آن دولت کلمبیا میبایستی قانون اساسی ۱۸۸۶ را تغییر دهد. پس از مذاکرات متعددی که بین مقامات کلیسای کاتولیک و دولت صورت گرفت سرانجام قانون جدیدی مورد توافق طرفین قرار گرفت که در سال ۱۹۷۳ بوسیله طرفین امضاء گردید و در سال ۱۹۷۴ از تصویب کنگره نیز گذشت.

قانون جدید نیز به عقب افتادگی و فاجعه آمیزی قوانین قبلی بود چرا که بر اساس آن در ازدواج های مذهبی کماکان طلاق غیر قانونی است ولی کسانی که مراسم ازدواج مذهبی را انجام نمیدهند فقط به ازدواج رسمی (از طریق دفاتر ازدواج رسمی) اکتفا میکنند در صورت تمایس میتوانند طلاق گرفته و یا دوباره با هم دیگر ازدواج کنند. البته بر اساس قانون جدید کسانی که تا قبل از سال ۱۹۷۳، یعنی سال تصویب این قانون، بصورت غیر رسمی از یکدیگر جدا شده بودند نمیتوانند با دیگری با یکدیگر ازدواج کنند مگر اینکه از کشور خارج شده و در یک کشور دیگری با هم دیگر ازدواج کرده و به کلمبیا بازگردند.

در اینجا باید گوش زد کنیم که علیرغم این واقعیت که زنان کلمبیایی

همگی اعم از پزشک، مهندس، آکادمیسین، حقوقدان، کشاورز، منشی، زن خانه‌دار و یا خانمهای اجتماعی و غیره از تضییقات و اجحافات مشابهی در جامعه رنج می‌برند ولی به نسبت شغل آنان و نقش‌شان در فعالیت‌های اجتماعی میزان مشکلات این زنان تغییر می‌کند و به همین نسبت قوانینی نیز که تصویب می‌شود زندگی همه زنان را به یک نسبت تحت تاثیر قرار نمی‌دهد. مثلاً در مورد طلاق، اگرچه قوانین جدید با برخورد به مسئله طلاق مقدار معتنا بهی از یک مشکل اجتماعی را مورد بررسی قرار دادند ولی این قوانین فقط در صد بسیار کوچکی از زنان را در بر می‌گیرند چرا که بیشترین درمذنان کلمبیا که زنان زحمتکش و فقیر هستند هرگز ازدواج نکرده و بدون ازدواج با همسران خود زندگی می‌کنند. این فقط زنان ثروتمند و طبقه متوسط هستند که به ازدواج اهمیت می‌دهند چرا که فقط آنان توانایی واستطاعت مالی ازدواج را دار می‌باشند.

در نتیجه اکثریت زنان کلمبیا از تصویب شدن یک قانون در مورد طلاق و یا ازدواج فوراً فریب حکومت و یا نظام حاکم بر جامعه را نخورده و کماکان با دیدی بدبینانه به قوانین و سیستمی که این قوانین را تصویب و حمایت می‌کنند می‌نگرند. بنظر می‌رسد که زنان کلمبیا از نفوذ فراوان کلیسا در درون ساختمان اقتصادی - اجتماعی کشور بخوبی آگاهند و این بدگمانی از این مسئله سرچشمه می‌گیرد. مثلاً بندیکم قانون اساسی سال ۱۹۷۴ (که به مراتب از قوانین گذشته با اصطلاح مترقی تر می‌باشد) مذهب کاتولیک را بعنوان عامل اساسی توسعه اجتماعی و فرهنگی جامعه دانسته و به کلیسای حق و تو می‌دهد تا کلیسا بتواند در مواردی که توسعه اجتماعی و فرهنگی در خطر است اقدامات لازم را بعمل آورده و قوانین حکومتی را و تونماید. به این ترتیب است که کلیسا در کلیه موارد از زندگی اجتماعی گرفته تا آموزش، اقتصاد و مسائل سیاسی، اظهار نظر کرده و کلیه شئون ملی را تحت نفوذ خود در آورده است.

برای نشان دادن این اعمال نفوذ کلیسا در امور اجتماعی و تشبیهت نا برابریها به ذکر یک مورد می‌پردازیم. اخیراً کلیسای کاتولیک انتصاب یک زن به مقام استانداری ایالت "ریسارالدا" را و تو کرد چرا که این زن در زمانهای گذشته طلاق گرفته و دوباره از طریق دفاتر ازدواج رسمی ازدواج نموده بود. کلیسا این اقدام زن مزبور را توهین به اجتماع و مردم قلمداد نمود. لویز میچل سون رئیس جمهور وقت علیرغم اینکه با این

نظریه سخما مخالفت داشت ولی بلافاصله توافق خود را با کلیسا اعلام نمود و در پیام خود به کلیسای "ریسا دالدا" نوشت :

" یک توطئه باعث شده تا آبروی یک زن با سواد و خدمتگزار خدشه دار شود و شاید دولت با انتصاب این زن بیشترین ضربه را بسهوی وارد آورده باشد. پس از رفتار غیر مسیحانه‌ی که با این زن و کاندیدا توری وی صورت گرفته است، اگر گناه وی اینست که چرا او قبلا طلاق گرفته و دوباره ازدواج نموده است، و اگر صلاح در این بوده که وی بصورت غیر رسمی با یک نفر زندگی نموده و از ازدواج خودداری مینموده است، و اگر گناه وی انجام به خواسته‌های قلبی خودش بوده است، من با کمال میل فرد دیگری را جایگزین وی خواهم نمود!"

قانون جدید خانواده و پرورش اطفال نیز دستخوش امیال و خواسته‌های کلیسا گردیده است. البته در این مورد کلیسا، برای تربیت اطفال به پدر و مادر اعتمادی مساوی مبذول داشته و به آنان مسئولیت مشابهی واگذار نمود. بر اساس این قانون مادران و پدران هر دو مسئولیت دارند تا از فرزندان نگهداری کنند و در امر پرورش روحی و جسمی آنان کوشش نموده و مخارج مربوط به خانواده را نیز مشترکا بپردازند.

البته در عمل، مردان طبق معمول گذشته از شرکت در فعالیت‌های منزل خودداری نموده و کارهای منزل را به زنان واگذار کرده‌اند.

اگرچه قوانین مربوط به تقسیم بندی جامعه بر اساس جنسیت تغییر کرده و ندولی جامعه کماکان مسئولیت‌های بین زنان و مردان را آنچنان تقسیم میکند که برتری و تفوق مردان حفظ شود. در این تقسیم بندی‌های ناعادلانه اجتماعی کار زنان در خانه نه به صورت یک کار بلکه به صورت یک وظیفه قلمداد شده است. بسیاری از مردان کماکان گمان میکنند که در مقام "مردانه" آنان نیست که در کارهای خانه با همسر خود تشریک مساعی نمایند و اگر چنین کاری کردند از "مردانگی" آنان کاسته میشود.

قوانین جدید، بر رسمیت شناختن مردان بعنوان هم‌آهنگ کننده امور اقتصادی و بودجه خانواده عملامقام مرد را بعنوان رهبر خانواده بر رسمیت شناخته و آنرا تثبیت نموده‌اند.

بر اساس قوانین جدید، فرزندان با پدیده پدر و مادر خود احترام گذاشته و از هر دوی آنان اطاعت نمایند. حال آنکه در گذشته (و بر اساس قوانین قبلی) فقط پدران شایسته احترام و فرمانبرداری بودند. این قوانین

همچنین پدران را موظف میکنند که در امر پرورش روحی و آموزش و پرورش اطفال خود با همسرانشان همکاری نمایند ولی کماکان مردان مسئله پرورش روح لطیف اطفال و آموزش آنان را به مادران واگذار نموده و تنها تا مین مالی خانواده را وظیفه خود میدانند و پس .

این حالت در شرایطی که زنان فقط به خانه داری مشغولند و وضع اسفناک نری بخود میگیرند چرا که در این صورت زنان برای ادامه زندگی و تا مین مالی بصورت مطلق وابسته به شوهرانشان هستند و بنا بر این در مقابل کلیه هجومها ، بی اغی گریهها ، و فقر فروشیهای مردان (بعنوان رهبر و تا مین کننده خانواده) تسلیم میشوند . به این ترتیب در چنین مواردی عملاً تساوی زن و مرد معنی و مفهوم خود را از دست میدهد . این فاجعه زمانی به اوج خود میرسد که زن و شوهر رسماً ازدواج نکرده باشند و فقط با هم زندگی مشترک داشته و دارای فرزندان نباشند . در این صورت است که زن عملاً و کاملاً به برده شوهر تبدیل میشود . اگر چه قوانین متعددی در مورد زندگیهای بدون ازدواج وجود دارد ، و اگر چه بسیاری از زنان کلمبیائی به این صورت زندگی میکنند ولی کماکان زندگی زنان که در این شرایط سخت بسر میبرند لبریز از مشقت و فاجعه است .

زنان و تولید

تا کنون قوانین متعددی در مورد شرکت فعال تر زنان در تولید تصویب گردیده است اما این قوانین بندرت به مرحله اجراء درآمده است چرا که در صد استخدام زنان برای مشاغل مشخص متناسب با درصد مردان نیست است که آن مشاغل را بدلیل دستمزد کم رها کرده اند . دستمزد زنان معمولاً بمراتب کمتر از مردان است و مشاغلی را نیز که زنان اشغال مینمایند معمولاً دارای اهمیت کمتری بوده و از اهمیت تخصصی کمتری برخوردار میباشند . علیرغم استقلال قانونی زنان متاهل ، این زنان کماکان به خانواده و درآمد شوهران خود برای زندگی وابسته هستند چرا که آنان آنقدر تحصیل کرده نیستند که بتوانند با استفاده از تخصص ، مشاغل سطح بالا را کسب کرده و قادر به استقلال اقتصادی و یا تساوی اقتصادی با شوهرانشان باشند .

قوانین بیمه‌های همگانی شامل حال همه کارگران (اعم از زن و یا مرد) نشده و فقط به بخش‌های مشخصی محدود گردیده است. در نتیجه زمانی که یک زن کارگر مریض می‌شود نه شوهرش و نه خود وی قادر به تأمین مخارج پزشکی نبوده و بنا بر این حتی در صورت بهبودی نیز، این زن کارگر کار خود را از دست خواهد داد. کلمبیا دارای سیستم بهداشت و بیمه عمومی می‌باشد ولی این سیستم فقط کارگرانی را در بر می‌گیرد که بصورت تمام وقت برای صنایع وابسته به دولت کار کنند. در صورتیکه زنان کارگر بصورت تمام وقت کار نکنند و کارگرانی نیمه وقت باشند، حتی اگر برای صنایع دولتی نیز کار کنند دارای بیمه نخواهند بود. این قوانین در حالتی صورت می‌گیرد که اکثر زنان خانه‌دار که اتفاقاً هر کدام چندین فرزند نیز دارند مجبور به کار نیمه وقت هستند و بدلیل کار در خانه و پرورش اطفال خسود نمی‌توانند تمام وقت کار کنند.

فقط در سال ۱۹۷۱، بیش از ۵۵ هزار نفر از زنان کلمبیا بکار مستخدمی در منازل اشراف و ثروتمندان مشغول بودند که اکثریت آنان را زنان تشکیل می‌دادند. این تعداد از هیچگونه بیمه بهداشتی برخوردار نبوده و نیستند. از طرف دیگر زنان خانه‌دار بر اساس قانون ۱۹۴۶ قادر به بیمه کردن خود بصورت مستقل نیستند. همانگونه که ملاحظه می‌شود بیشترین درصد زنان کلمبیا از داشتن اولیه‌ترین نیازهای بشری یعنی بهداشت و بیمه سلامتی برخوردار نیستند و از هیچگونه کمکی نیز نمی‌توانند استفاده کنند.

زنان و افکار غالب بر جامعه

همانگونه که قبلاً بیان شد، قوانین جدید فقط در مورد بخش مشخصی از جامعه موثر و قابل استفاده اند و بهیچوجه جوابگوی نیازهای تمامی زنان کلمبیا مخصوصاً زنان تهیدست و زحمتکش نیستند. این قوانین فقط از یک نظر زنان ازدواج کرده و مشخصاً زنان خانه‌داری که نقش‌شان کمک به دامه‌حیات نظام سرمایه‌داری و ابقاء آداب و رسوم مردسالاری است معایت می‌کنند. حتی زنانی که از این طبقه به‌دامه تحصیلات می‌پردازند نیز هدفشان از ادامه تحصیلات ابقاء همین رسوم عقب‌افتاده است. در

کلمبیا، زنانی که از قشر مرفه و ثروتمند به ادا ماه تحصیلات میبردند از آن دسته بیشتر هدفشان اینست که با استفاده از این تحصیلات شوهران پولدار تشریفاتی پیدا کنند چرا که این زنان، زندگی را فقط در ازدواج و وابستگی به مردان دیده و در پناه مردان زیستن را مطمئن ترین راه زندگی میدانند. آنان هرگز مستقل نبوده و هرگز نیز نمیتوانند مستقل باشند و مستقل بیاندیشند. بهمین دلیل است که تحصیلات و آموزش عالی هرگز نتوانسته است برای زنان طبقه متوسط و یا ثروتمند برابری و تساوی که حق مسلم آنان است به ارمغان بیاورد و باز به این دلیل است که ما شاهد تبعیض و اجحاف بر علیه این زنان حتی در بالاترین مقامات و پستهای اجتماعی هستیم، اگرچه اکثر آنان از ثروتمندترین طبقه جامعه میباشند.

ما هنوز نه از استثماری طبقه کارگر (زن و مرد) بوسیله سرمایه‌داری و هم‌دستان بین‌المللی اش سخن نگفته‌ایم و نه از ارزشهای اجتماعی کلمبیا که همگی با سرچشمه گرفتن از سلطه سرمایه و خرافات مذهبی در کلیه شئون اجتماعی کلمبیا ریشه دوانیده‌اند قلم زده‌ایم.

در قانونهای جدید مربوط به خانواده و موقعیت زنان از این مسائل اساسی با مهارت چشم پوشی شده و بیشتر سخن از "شخصیت و حرمت" زنان رفته است. البته طبقات حاکم این شخصیت و حرمت را برای استفاده در مواقع اضطراری عنوان کرده و بآن معتقد نیستند. دو نمونه واقعی این بی‌شخصیتی و بی‌حرمتی حافظین "شخصیت و حرمت" را در مورد سقط جنین و خودفروشی ملاحظه میکنیم. عبادتگذاران معبد سرمایه، خود را حافظ جان انسانها دانسته و در نتیجه مخالف سقط جنین هستند. آنان دلیل مخالفت خود با این کار را حفظ "شخصیت و حرمت" زنان عنوان میکنند. حال آنکه توگوئی زنانی که هر روز و هر شب در محل‌های غیرقانونی و غیر بهداشتی سقط جنین در کوچه پس‌کوچه‌های کلمبیا جان خود را از دست میدهند شخصیت و حرمت ندارند.

در کلمبیا هر ساله بین ۷۶ تا ۱۵۰ هزار سقط جنین صورت میگیرد. برای نمونه در سال ۱۹۷۰ بیش از ۱۲۸ هزار سقط جنین صورت گرفت. بر اساس تحقیقات مرکز پزشکی "سان هوان دی دیوس" و "انستیتوی پزشکی بوگوتا" بیش از دو سوم از زنانی که اقدام به سقط جنین مینمایند متعلق به طبقه زحمتکش و فقیر هستند.

مخالفت کلیسا با سقط جنین باعث شده تا بیش از ۶۶ درصد از سقط

جنین‌هائی که در کلمبیا صورت می‌گیرد بوسیله افراد غیر واحد شرایط انجام شوند. بر اساس آمار بدست آمده در مقابل تولد دونوزاد معمولاً ۴ سقط جنین صورت می‌گیرد. شرایط ناهنجار اقتصادی، مخالفت کلیسا و نظام حاکم با آموزش زنان در مورد استفاده روشهای کنترل جمعیت، و خرافات مذهبی باعث شده تا سقط جنین به یک مسئله بزرگ اجتماعی و یا بهتر بگوئیم به یک فاجعه تبدیل شود. در سال ۱۹۷۱، در هر هفته ۲۰۰۰ در بیمارستان بوگوتا بدلیل عمل سقط جنین (بوسیله افراد ناشی) جان خود را از دست دادند، و این رقم در حال افزایش روز افزون است.

خودفروشی، مخصوصاً خودفروشی بوسیله دختران خردسال یکی دیگر از اثرات توطئه‌های کلیسای کاتولیک و دولت کلمبیا است. کلیسا با رشد خرافات مذهبی در افکار مردم و پرورش این فکر که "دوشیزه بودن همیشه چیزیک دختر است" و اگر دختری دوشیزه نباشد شخصیت و حرمت لازم را ندارد، باعث شده است تا دختران جوانی که به هر دلیلی دوشیزگی خود را از دست می‌دهند بوسیله خانواده‌های خود طرد شده و از کانون گرم خانواده بیرون انداخته شوند. زمانیکه این دختران جوان خانواده خود را از دست می‌دهند و یا بهتر بگوئیم خانواده‌ها آنان پشت‌کنند، تنها راهی که جلوی آنان فرار می‌گیرد خودفروشی است.

زنان و واقعیت‌های اجتماعی

اگرچه قوانین جدید خانواده‌قدمی به جلو محسوب میشوند ولی بایسد در نظر داشت که شرایط اجتماعی دموکراتیک صرفاً با تنظیم قوانین دموکراتیک بوجود نمی‌آید. بسیاری از قوانین کلمبیا بنظر دموکراتیک هستند ولی واقعیت چیز دیگری است. شرکت زنان در انتخابات و حقوق رای برای زنان نمونه بسیار روشنی است.

در کلمبیا، زنان حق رای برای شرکت در انتخابات را از طریق مبارزات اجتماعی خود بدست نیاوردند بلکه این حق بدلیل سیاسی موجود به آنان بخشیده شد. در حقیقت رژیم با اعطاء آزادی به زنان و اعطاء حق رای به آنان موفق شد تا از آنان استفاده کرده و بحران انقلابی را موقتاً تقلیل دهد. به این ترتیب اعطاء آزادی به زنان نه از روی میل رژیم

وقت صورت گرفت بلکه وسیله‌ای برای فریب مردم و ایجاد امنیت موقت بود. در سال ۱۹۵۷، کلمبیا بتازگی از شریک دیکتاتورهای یافته بود و رژیم جدید با اعطاء حق رای به زنان توانست از آرای آنان برای قانونی جلوه دادن خود استفاده نماید.^۴

در پایان باید اضافه کنیم که قوانینی از قبیل آنچه در سال ۱۹۷۳ ویا پس از آن در رابطه با خانواده و موقعیت زنان تدوین شده و میشوند در قالب نظام فعلی فقط در منافع طبقات حاکم خواهند بود. زنانی که هنوز از بیسوادی رنج می‌برند، شدیداً بوسیله نظام سرمایه‌داری استثمار گردیده‌اند، و بوسیله شوهران خود استثمار مضاعف میشوند، و در زنجیر رسم و رسومات دوران فئودالیسم اسیر هستند هرگز این قوانین سودی نخواهند برد. اکثریت زنان کلمبیا در این روزهای سخت از استثمار اقتصادی و اسارت فرهنگی رنج می‌برند و به همین دلیل نیز شدیداً راه‌حلی بنیادی را طلب میکنند.

مشاهدات یک زن مبارز

"گار دین دی رودریگز" یک زن مبارز است که ۳۰ سال از عمر خود را صرف بسیج کردن زنان فقیر و زحمتکش و پیشرو آزادی و رفاه آنان نموده است. اخیراً وی به سئوالات خبرنگار مجله آلترا بتوا جواب داد. آنچه در زیر مشاهده میکنید خلاصه‌ای از مصاحبه وی است:

خبرنگار: مشکل اساسی که امروز زنان کلمبیا با آن روبرو هستند چیست؟
کارمن: عدم آموزش و همچنین آموزش غلط. برای نمونه در مدارس به کودکان ما آموخته میشود که ارتش و دولت نگهبان کشور هستند و به ایمن ترتیب دولت سعی در تحریف افکار کودکان ما دارد. از طرف دیگر زنان کلمبیایی دارای آنچنان اطلاعاتی نیستند که بتوانند این تبلیغات را خنثی نمایند. زنان ما حتی از آگاهی طبقاتی لازم نیز برخوردار نبوده و به منافع طبقاتی خود پی نبرده‌اند. برنامه‌های فریب‌دهنده رادیو و تلویزیون نیز آن عده از زنانی که سواد خواندن و نوشتن دارند را از مطالعه تاریخ کشور خود و جهان باز می‌دارد و در نتیجه آنان را در حالت بی‌اطلاعی و بی‌تفاوتی نگه می‌دارد. بنا بر این میتوانم بگویم مشکل

اساسی زنان ما عدم وجود آموزش صحیح میباشد.

خبرنگار : نظرتان در مورد اقدامات دولت کلمبیا در مورد کنترل هزینه های زندگی چیست ؟

کارمن : سرمایه داری خاصیت بسیار عجیبی دارد. از یک طرف سرمایه داران استثمارگر بدنبال سود بیشتر هستند در نتیجه قیمت اجناس تولید شده خود را با لامپیرند و از طرف دیگر میخواهند قیمت ها را کنترل کنند. از یک سو ماشین جا یگزین انسان میشود و از سوی دیگر دولت سخن از کنترل جمعیت میگوید. هدف سرمایه داری حاکم نابودی ما بطور کامل است و بهترین راه وی نیز گرسنگی است و این درست چیزی است که شما در دهه های دور افتاده کلمبیا مشاهده میکنید. سرمایه داران به وضوح می بینند که تعداد فقیران جامعه هر روز افزایش مییابد. آنان بخوبی میدانند که افزایش تعداد فقیران و زحمتکشان بمعنای پایان حکومت آنان است. آنچه که حکام میخواهند اکثریت است تا بتوانند بر جامعه حکمفرمایی کنند و تنها راه بدست آوردن اکثریت، نابودی زحمتکشان و فقیران است. آلبرت تو مردس که تئوری نابودی زحمتکشان را در کلمبیا پایه ریزی و اجرا میکند در بین مردم به "آقای قرص" معروف شده است. او از استادان خود در آنسوی مرزها (امریکا) دستور میگیرد. استادان وی به او ویداده اند تا به کمک این قرصها (قرصهای جلوگیری از بارداری - ایمن قرصها بدلیل عدم آموزش کافی زنان امریکای لاتین و بدلیل آزمایشی بودن شان در بسیاری از موارد به مرگ زنان استفاده کننده می انجامد) ما را نابود کند. آنان میخواهند به مردم بقبولانند که در کلمبیا با اندازه کافی غذا وجود ندارد بنا بر این جمعیت باید تقلیل یابد. در چنین بیسش از یک میلیون نفر مردم زندگی میکنند و همگی آنان نیز بخوبی غذا میخورند و سلامت کامل نیز برخوردارند. چگونه میشود که مردم کلمبیان بتوانند خود را از نظر غذا تامین کنند؟ میدانید چرا؟ مردم چین خود را از شر استثمار و صاحبان سرمایه رها کردند و بهمین دلیل خوشبخت زندگی میکنند. اما در کلمبیا با وجود همه ثروت های طبیعی که در آن قرار دارد هنوز پول بر سر نوشت انسانها حکمفرمایی میکند.

هر شب در آستانه قصر اسقف اعظم چندین نفر پیر مرد و پیرزن را می بینی که به گدائی مشغولند اما این مسائل اسقف اعظم را ناراحت نمیکند.

میدانید چرا؟ چون هر چه که کلیسا به ما تا کنون گفته دروغ محض بوده است، آيا شما هرگز کثيش فقير ديده ايد؟ فقط به خانه هاي آنان، اتومبيلهاي آنان و لباسهاي شان بنگرید. کلیسا همیشه در کنار حکومت به مردم ظلم کرده است. کلیسا با تزریق خرافات در مغز مردم آنان را همانند گوسفندی آماده ذبح بوسیله سلاخان سرمایه داری نموده است. کلیسا از ما میخواهد که صبر داشته باشیم و به ما وعده میدهد که صبر امروز ما، پاداش فردا را بیه دنیا خواهد داشت. ما از این حرفها خسته ایم. ما میخواهیم در این دنیا به راحتی زندگی کنیم. هنوز کسی از بهشت اسقف اعظم برای ما خبری نیاورده که ما ببینیم در آنجا چه میگردد. آنچه ما می بینیم کثيش هاي شیک و پولداری هستند که به فقيران صبر تجویز میکنند.

ارزش ما هرگز بصورت واقعی عرضه نشده و اجتماع هنوز نمیداند که ما چه سهم بزرگی میتوانیم در آزادی سرزمین مان داشته باشیم. ما باید فرزندان بی دنیا بیاوریم که رزمنده باشند و نه برده. فرزندان ما باید درس مقاومت بیاوزند و نه اینکه تحقیر شوند. مبارزه امروز ما در کلمبیا در دو مرحله خلاصه میشود. در درجه اول ما باید به ارزشهای واقعی خود پی ببریم و سپس برای آن ارزشها دوش به دوش همزمان مردمان مبارزه کنیم.

برای ما آزادی یعنی آزادی مردم و آزادی میهن مان. ما باید دوشادوش مردان برای آزادی بجنگیم و یارو یار آنان باشیم. ما برای این می جنگیم که بتوانیم در کنار مردان در رسیدن به سوسیالیسم بکوشیم.

www.KetabFarsi.com

بخش دهم

www.KetabFarsi.com

کوادالوب و مارتینیک
بسوی بیداری

" گوادالوپ و مارتینیک "

تا سال ۱۹۴۸، آنتلیس (مارتینیک و گوادالوپ) مستعمراتی مخصوص برده‌داری بودند. از بین رفتن بردگی، که نتیجه مبارزات بردگان برای آزادی بود، اثر چندانی در شرایط استعماری مارتینیک و گوادالوپ نداشت. در سال ۱۹۴۶ مارتینیک و گوادالوپ به استانهای فرانسه‌وی تبدیل شدند اما این تصمیم نیز هیچ تغییری در وابستگی شدید ما به فرانسه بوجود نیاورد و گوادالوپ و مارتینیک کماکان بعنوان دونا حیه وابسته به فرانسه باقی ماندند. کشورهای ما، مارتینیک و گوادالوپ، از نظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی همچنان در گروگان بورژوازی فرانسه و هم‌دستان محلی اش بجا ماندند. پس از بیش از ۳۰ سال که از این امر می‌گذرد کشورهای ما کماکان در شرایط اسفناکی قرار دارند و وضع حتی از سابق بدتر نیز شده است. حتی کشاورزی که تنها فعالیتی است که به وسیله فرانسه‌وی‌ها در مارتینیک و گوادالوپ توسعه یافته بود هر روز رونق خود را بیشتر از دست میدهد. معیارهای زندگی کارگران هر روز بیشتر از روز گذشته نزول می‌یابد و دوندگی و فراز و فرود نگرانی‌ها به همه اینها با یک ۲۳ درصد تورم را نیز افزود. باید توجه داشت که ۲۳ درصد تورم در مارتینیک

وگوادالوپ در شرایطی بود که در صورت تورم در فرانسه ۱۱/۸ و در آمریکا ۸ درصد بود.

زنان و کار

زنان گوادالوپ و مارتینیک محکوم به استثنای فوق العاده و اختناق بی حد و حصر هستند. در این مورد ما در شرایط مشابهی با دیگر زنان آمریکای لاتین قرار داریم، اما آنچه در مورد زنان گوادالوپ و مارتینیک متفاوت است سلطه استعمار در این دو کشور میباشد. به این ترتیب زنان گوادالوپ و مارتینیک نه تنها از استثمار و اختناق بلکه از شرایط ناشی از سلطه استعمار نیز رنج میبرند. بافت خانواده، دستمزد کم، بیکاری زیاد و تبعیض های اجتماعی، زنان را مجبور کرده تا انجام هر کاری با هر دستمزدی را بپذیرند. چهل درصد از زنان مارتینیک و گوادالوپ از نظر اقتصادی، فعال هستند اما ۶۰ درصد از کل جمعیت فعال، یا کاملاً بیکار هستند و یا به کارهای موقت و نیم وقت مشغولند. زنان بیساز مردان از این بیکاری ضربه خورده اند. بر اساس آمار حکومتی، ۳۵ درصد از زنان فعال مارتینیک و گوادالوپ کاملاً بیکار هستند. این آمار در بین مردان ۲۵ درصد است. مدرنیزه شدن بخشهای از بازار کار که زنان در آنها بکار مشغول بودند مانند کشاورزی و فروشنده گی پروخامت اوضاع افزوده است.

زنان عموماً بخش عظیمی از نیروی کارگری را تشکیل میدهند که در خدمت سرمایه قرار دارند. بدلیل کمبود کار که ناشی از عدم توسعه حاصله از استعمار کم است، زنان مجبور به پذیرش بدترین کارها با بدترین شرایط هستند. دستمزد در گوادالوپ و مارتینیک بسیار پائین است و حد متوسط دستمزد در این کشور ۳۵ درصد از بقیه مستعمرات فرانسه پائین تر میباشد اگرچه خرج زندگی در این کشور از دیگر مستعمرات بالاتر است. جدول زیر نشانگر درصد اشتغال زنان در سه زمینه مختلفی که زنان در آنها به کار مشغول اند میباشد.

درصد استخدام زنان

درصد اشتغال	زمینه اشتغال
۹ درصد	فروشنده‌گی
۱۱ درصد	کشاورزی
۲۵ درصد	مستخدمی

بیش از نیمی از زنان کارگر در گوادالوپ و مارتینیک دستمزدی برابر با نصف حداقل دستمزد تعیین شده دریافت می‌دارند. برای نمونه یک زن مستخدم با ۸ ساعت کار در روز و ۶ روز کار در هفته فقط ماهی ۳۰۰ تا ۴۰۰ فرانک فرانسی دریافت می‌دارد حال آنکه حداقل دستمزد برای ۵ روز در هفته ۸۰۰ فرانک فرانسی می‌باشد.

نوع آموزشهای تخصصی که برای زنان در گوادالوپ و مارتینیک وجود دارد این تزییقات و اجزای را تشدید می‌کند. برای نمونه مرکز آموزشی "پایلت ریور" را در نظر بگیرید. این مرکز برای آموزش زنان تاسیس شده است، اما به اعترافات همه زنانی که در این مرکز دوره دیده‌اند، آموزش در این مرکز فقط چند ماه حقوق حداقل را برای آنان تضمین می‌کند. برای کنترل اوضاع نابسا مان اقتصادی موجود در آنتیلاس، دولت فرانسه دورا حل در نظر گرفته است؛ کنترل جمعیت و مهاجرت. برای تشویق مردم در مهاجرت، دولت فرانسه اقدام به تاسیس سازمانی بنام "اداره تشویق برای مهاجرت از استانهای ماوراء دریاها" نموده است. همانند بسیاری از جوامع امریکای لاتین که محکوم به قبول مهاجرت اجباری می‌شوند، در گوادالوپ و مارتینیک نیز مهاجرت با زنان شروع شد. زنانی که مجبور به مهاجرت هستند نخست در مراکز "اداره تشویق برای مهاجرت از استانهای ماوراء دریاها" (که واقعاً می‌توان آنرا اداره مجبور کردن مردم به آوارگی از خانه و کاشانه خواند) طرز کار با یخچال، تلویزیون، دستگاه تهیه چای و قهوه، لباسشویی و خشک کن را می‌آموزند. چرا که آنان پس از اینکه بر اثر "تشویقات" حکام مرتجع مجبور به مهاجرت شدند در دم بعدی، تشویق به کلفتی در خانه‌های ثروتمندان خواهند شد. (بنظر می‌رسد که خداوندان قدرت در کاخ الیزه خجالت میکشند که به مردم مستمندی و

نگون بخت گوادالوپ و مارتینیک بگویند: پیش بسوی نوکری بیشتر و حقارت کشنده تر. لذا آنان را تشویق به مهاجرت و سپس تشویق به استثمار شدن میکنند. اگر فرانسوی های گستاخ، دلاور قهرمانان الجزایر را فراموش کرده اند و به این زودی از یاد برده اند که چگونه خلق قهرمان الجزایر آنان را با استیضاح از میهن خود بیرون انداختند، دیری نخواهد که از جان گذشتگان گوادالوپ و مارتینیک، تاریخ را مجبور به تکرار خواهند کرد.

بگذریم و به اصل مطلب بازگردیم. زنانی که در پرتو "الطاف" حکام الیزه مهاجرت میکنند باید حتما تحت نظارت "اداره تشویق مهاجرت" به جستجوی کار بپردازند. البته اداره تشویق همان گونه که قبلا گفته شد رزیلانده همه چیز را از قبیل برنا مهریزی کرده و کارهایی از قبیل کلفتی برای این نگون بختان تهیه دیده است. اگر زنان مهاجر مستقلا تصمیم به جستجوی کار بگیرند آینه های جز زندگی در اطراف شهرهای بزرگ ندارند و بهترین شانس که برای کار یافتن دارند با زهم همان مستخدمی و یا فرانش هتل شدن و یا تمیز کردن بیمارستانها خواهد بود.

دولت فرانسه همچنان طرح کنترل جمعیت را برای حل مشکلات، ترغیب و دنبال مینماید. به این ترتیب یکی از "متمدن ترین" دولتهای جهان "آزاد" قرص های ضد بارداری را برای حل مسئله تورم بکار میبرد! و برای اینکه قرصهای ضد بارداری بتوانند تورم را کاهش دهند به قربانیان آن پاداش نیز میدهند. دولت فرانسه به کمک حکام بومی گوادالوپ و مارتینیک برای تشویق جلوگیری از بارداری زنان (بدون اینکه علل واقعی افزایش جمعیت و عواقب آنرا توضیح دهند) از کمک مالی به خانواده های که بیش از دو فرزند داشته باشند خودداری میکنند. علت اینکه در اینجا بر سر مسئله توضیح عواقب افزایش جمعیت تا کیست میکنم اینست که زنان ایران و امریکای لاتین بارها ثابت کرده اند که در مقابل منطق صحیح، انعطاف ناپذیری عاقلانه ای دارند. بنا بر این بجای دیکته کردن سیاستها، اگر برای آنان توضیح داده شود مشکل به سادگی بیشتری حل میشود. اشکال در اینجا است که اگر حکام وقت، در هر کشوری که باشند، اگر قرار بود به مردم توضیح دهند و با منطق عمل کنند که دیگر وابسته و نوکر صفت و ضدملی خوانده نمیشدند، از عوامل بیگانگان و دست نشاندهگان جهان سرمایه داری انتظاری جز دیکتاتوری و استبداد نیز نیست

خانم "ام.تی" نمونه‌های روش غلط روبروشدن با مسئله کنترل جمعیت است. به این خانم که نمیتواند بپذیرد چرا تعدد فرزندان که او قادر به تامین شان نیست مضر است هرگز توضیح داده نشد که مضرات این امر چیست و حال که او ۱۲ فرزند دارد مقرری وی قطع شده و او محبورست با ۹۵۸ فرانک فرانسی ۱۳ نفر را اداره کند. باز باید در اینجا روی این مسئله تاکید شود که آنچه زنان انقلابی امریکای لاتین و در این مورد زنان انقلابی مارتینیک و گوادالوپ با آن مخالفت میکنند روش بهداشتی کنترل جمعیت نیست بلکه آنچه که آنان نمی پذیرند روشهای تحمیلی "کاسه‌های داغ ترازش" است که برای منافع خود سعی در اجرای آن دارند و گرنه همه آنگونه که در بخش‌های گذشته نیز به آن اشاره شد جمعیت گوادالوپ و مارتینیک نسبت به مساحت و منابع طبیعی آن چندان نیز نامناسب نیست. با وجود این زنان گوادالوپ و مارتینیک می پذیرند که تعدد فرزندان که تامین شان مشکل است نتیجه‌ی جزید بختی آن فرزندان ندارد. اشکال در این است که عواملی که حتی شناخت شان برای زنان گوادالوپ و مارتینیک مشکل است از آنسوی دریاها همانند فرشتگان مصنوعی وارد شده و بدون هیچ توضیحی میخواهند زنان را محبور به داشتن یک یا دو فرزند نماید.

خانواده در گوادالوپ و مارتینیک

اختناقه‌های عقیدتی در خانواده‌های گوادالوپ و مارتینیک، در امور آموزش و اجتماعی بصورت عادی درآمده است. این امر از میراث‌های فرهنگ عقب افتاده برده داری است که با استفاده از عدم امکانات مردم برای تثبیت یک نظام خانوادگی منسجم، خود را بر جا معه تحمیل نمود.

از دواج که کماکان در گوادالوپ و مارتینیک نامرسوم است و ۵۰ درصد از اطفال در این کشور "غیر مشروع" هستند، زنانی که خود از دواج نکرده و طعم تلخ بی بندوباری مردان را که پس از مدتی خوشگذرانی آنان را تنها گذارده اند چشیده اند میکوشند تا با تثبیت ازدواج در جامعه، آینده دختران خود را تضمین نمایند. واقعا باعث تاسف است که هنوز جوامعی وجود دارند که ازدواج در آنها مسئله‌ی تضمینی است و زنان این جوامع مجبورند برای تضمین آینده خود حتما ازدواج کنند.

فقط اجتماعی میتواند سرفرازانه مدعی خوشبختی و سعادت باشد که زنان و مردان به یک شکل و بدون هیچگونه وابستگی قانونی بتوانند آینده‌ی تضمین شده داشته باشند و دختران مجبور نباشند برای تضمین آینده حتما ازدواج کنند. در اینجا مقصود از ذکر این مطلب مخالفت با امر ازدواج نیست بلکه مخالفت با ازدواج بعنوان یک معامله تضمینی است که متاسفانه نه تنها در امریکای لاتین، بلکه در کشور خودمان ایران نیز بیشتر از اینکه یک امر زیبای احساسی و عقیدتی باشد به صورت یک معامله درآمده است. بعضی از دختران جوان، (بخصوص آنانکه از طبقه بورژوازی و خرده بورژوازی هستند برای انتخاب همسر آینده نخست به شرایط مالی و ظاهری دقت میکنند، بنا بر اعتراف بسیاری از دختران جوانی که حتی داعیه روشنفکر بودن و تحصیل کرده بودن را دارند شوهر آینده آل نخست باید آینده‌ی تضمین شده یعنی وضع مالی خوب و ظاهر شیک و خانواده "خوب" داشته باشد. البته در این اواخر برخی از دختران جوان ما برای خالی نبودن عریضه در پایان همه شرایط، داشتن فکر "خوب" را نیز ذکر میکنند، کسی که دارای شرط اول باشد لاجرم دارای فکر "خوبی" نیز خواهد بود چرا که چگونه میشود پول کافی داشت، ظاهر شیک داشت، از خانواده‌ی با اصل و نسب بود، ولی فکر خوب نداشت؟! تجربه نشان داده است که تنها دخترانی به ازدواج با دیدگای واقعی مینگرند که زندگی‌شان بر اساس یک ایده سیاسی یا برجا استوار است و ظاهر شیک و جیب پر پول آنها را وسوسه نمیکند. این دلوران، چه با ازدواج و چه بی ازدواج همچون کوه دماوند سرفراز و مستحکم بوده و احتیاج به هیچ تکیه‌گاهی جزایمانشان به مردم ندارند.)

زنان امریکای لاتین که طعم تلخ عدم زندگی در کانون گرم و عاشقانه خانواده را حس کرده‌اند، و از گزندهای مردسالاری به جان آمده‌اند به فرزندان خود حتی الامکان می آموزند که از آرزوی زندگی کنند و برده مردان نباشند. اما بدلیل سلطه فرهنگ استعماری و امپریالیستی بر جامعه زنان راهی بس دشوار پیش دارند.

آموزش و پرورش

نظام آموزش و پرورش در گوادالوپ و مارتینیک بر پایه نظام آموزشی

فرانسه مستقر بوده و هیچگونه اهمیتی برای فرهنگ و سنن ملی این دو کشور قائل نیست. در نظام آموزشی این دو کشور، تدوین زبان " کریول " (که زبان محلی مردم هائیتی، گوادالوپ، مارتینیک، و گینه فرانسه است) ممنوع میباشد. زبان کریول متداول ترین زبان در مناطق ذکر شده است. ما مردم ثروتمندان این مناطق سعی میکنند به زبان فرانسوی صحبت کنند چرا که صحبت کردن به زبان فرانسوی نمایانگر با شخصیت بودن و داشتن خانوادۀ ثروتمند است.

نظام آموزش در شرایط کنونی تثبیت کننده نابرابری بین زنان و مردان است چرا که زنان پس از پایان دوران متوسطه مجبور به کار شده و یا در صورتیکه به دانشکده وارد شوند مجبور خواهند شد تا در رشته های جنسی (مانند خدمات عمومی) تدریس کنند و درودشان به رشته های فنی عملاً غیر ممکن است.

کلیسا نیز با ترغیب زنان به فرمانبرداری و عدم اشتغال به کارهای مردانه " در تثبیت استثمار زنان و نابرابری آنان با مردان کمک مینماید.

شاهای جنسی

زنان گوادالوپ و مارتینیک از نظر جنسی تزییقات فراوانی را تحمل میشوند که ناشی از سلطه استعمار و امپریالیسم بر این کشورها میباشد. زمانیکه برده داری در گوادالوپ و مارتینیک مرسوم بود، برده داران سفید پوست اختیار کامل داشتند تا به بردگان خود مخصوصاً زنان هرگونه احقافی را روا دارند. پس از لغو برده داری و خروج سفید پوستان، این عقیده به سر تا سر جا معیومی گوادالوپ و مارتینیک سرایت کرد. امروزه هماغوشی کردن برای زنان یک بدنامی و یک لکه ننگ است. حال آنکه هماغوشی برای مردان نشانه " مرد بودن " و بیانگر داشتن ابهت " است. اگر زنی از نظر جنسی آزاد باشد و هماغوش خود را بدون نظر گرفتن معیارهای تثبیت شده اجتماع برگزیند، همه به او به چشم یک خود فروش مینگرند.

در بین اقشار فقیر گوادالوپ و مارتینیک، زنان شرایط بدتری دارند. زنان فقیر دارای روابط بسیار نا پایدار با مردان هستند چرا که از دواچدر

بین فقیران مرسوم نیست، یک زن فقیر را در نظر بگیرد که با یک مرد زندگی میکند، او پس از مدتی دارای یک فرزند میشود، با بدنی آمیخته فرزند، مرد او را تنها میگذارد و زن مجبورست با مرد دیگری کند، پس از مدتی از مرد دوم نیز فرزندی بدنی میآورد و مرد دوم نیز او را ترک میکند و زن مجبورست به مرد سوم پناه ببرد و... فاجعه همچنان ادامه مییابد، از اینروست که بیش از ۵۰ درصد از اطفال گوادالوپ و مارتینیک "نامشروع" هستند، حتی در بین قشر خرده بورژوازی، که زنان شرایط متفاوتی دارند، نیز زنان از این بی مسئولیتی مردان رنج میبرند، زنان باید همیشه در منزل بمانند و از فرزندان خود مراقبت کرده و بپسند کارهای خانه بپردازند حال آنکه مردان با دوستان ویا معشوقه های خود سرگرم خوشگذرانی هستند.

نابودی فرهنگی

مسئله نابودی فرهنگی که به "اتنوساید" معروف است از دیدجا معه شناسان همدیفا نابودی نژادی ویا "جنوساید" است، در "جنوساید" مردم یک کشور ویا یک نژاد بطور دسته جمعی نابود میشوند حال آنکه در "اتنوساید" بجای کشتن مردم، فرهنگ آنان را نابود میکنند، نابودی فرهنگی مشکلی است که امروزه مردم گوادالوپ و مارتینیک با آن روبرو هستند.

نابودی فرهنگ ملی در بین زنان گوادالوپ بصورت تغییر شخصیت و دیگرگونی معیارهای فکری صورت گرفته است، بدلیل تبلیغات بیگانه و کنترل استعمارگران بر روزنامه ها و مجلات و همچنین وجود شبکه های ترویج فساد، زنان گوادالوپ و مارتینیک از آنچه هستند سرسار بوده و سعی میکنند ماهیت اصلی خود را مخفی کرده و خود را بصورت غربی آرایش کرده و به سبک غربی لباس بپوشند، البته این تغییر با حمایت و پشتیبانی وسیع بورژوازی صورت میگیرد تا زنان تحت ستم و زنان ستمگر را به یک شکل درآورده و نشان دهد که اختلافی بین آنان وجود ندارد، بورژوازی سعی میکند به زنان تفهیم کند که در همه کارها باید "زن" باقی بمانند و با "ظرافت" زندگی کنند، به این ترتیب زنان شدیداً به "ظرافت" و "سکنندگی" خود معتقد شده و مخصوصاً در قشر خرده بورژوازی و بورژوازی

زنان آنقدر " ظرافت " بخرج میدهند که بیشتر از آنکه ظریف باشند لوس و پرتوقع هستند. آنان شخصیت گم شده خود را در مدگیسو، نحوه آرایش، و طرز لباس پوشیدن میبایند و بیشتر از آنکه زن باشند عروسکهای هستند که برای نمایش و ارضاء " آقایان " ساخته شده اند. متأسفانه مبارزات طبقاتی زنان گودالوپ و مارتینیک هنوز در دوران کودکی خود بسر میبرد ولی آینده آن بدون شک روشن و امیدوارکننده است .

www.KetabFarsi.com

بخش یازدهم

www.KetabFarsi.com

گواتمالا :

زنان در نبرد انقلابی

کشور گواتمالا که سالها بوسیله امپراطوری امریکا و کمپانیهای بزرگی چون شرکت "یوناپیتدفروت کمپانی" مورد چپاول قرار گرفته است این روزها در انتها ببحرانی انقلابی میسوزد. پس از گذشت سی سال کسه از سرنوشتی حکومت "آربنز" بوسیله سازمان حاسوسی امریکا و شرکتهای چند ملیتی میگردد، اکنون مردم این سرزمین با شرکت بی دریغ خود در مبارزات آزادیبخش، یکبار دیگر خواستههای دموکراتیک خود را در رابطه با اعتقاد به دموکراسی واقعی بنمایش میگذارند. مطلبی را که در اینجا ملاحظه میکنید بسیار نگرزندگی یک زن گواتمالائی که در این مبارزات فعالانه شرکت داشته است میباشد. این زن که "کریستینا" نام دارد از زنان سرخپوست گواتمالاست که در ایالت "کیش" زندگی میکنند. کریستینا علیرغم اعتقاد قلبی اش به مذهب، این واقعیت را که تنها راه نجاتش پیروزی در مبارزه طبقاتی است پذیرفته و در راه آن گام برداشته است. زنان سرخپوست گواتمالا که اکثریت را در گواتمالا تشکیل میدهند به نحو بسیار با رزوباشکوهی در مبارزات انقلابی این کشور شرکت جسته و در راه پیروزی، دست در دست زنان لاتین (لادینو) گذارده و اختلافات تاریخی بین زنان سرخپوست و لاتین را (که در تاریخ گواتمالا بسیار مشخص است) پشت سر گذارده و همبستگی طبقاتی را جایگزین این اختلافات نموده اند.

من در "لاستانیا" که دهکده‌ای در استان "الکیش" میباشد
بدنیاً آدم . من بزرگترین فرزند در خانواده‌ام هستم و نه خواهر و برادر
دیگر همگی از من جوانتر هستند . خانواده‌ام کشاورز و بسیار فقیر هستند و
من از سن سه سالگی مجبور شدم که به کار بپردازم . من و خانواده‌ام مجبور
شدیم که در پی یافتن کاری که از درآمد آن بتوانیم زنده بمانیم پس
مزارع ساحلی در جنوب مهاجرت کنیم .

در آنجا برادر اول من در اثر اشتیاق سمی که در مزارع قهوه پاشیده
شده بود درگذشت . پس از آن نوبت برادر دوم که کودکی بیش نبود رسید .
این برادر نیز در اثر تماس با این سم درگذشت . بخاطر میا ورم زمانیکه
برادر کوچک‌تری من مُرد ما درم که مجبور بود برای کار به مزرعه برود ، تمام
آن روز جسد او را در پشت خود حمل نمود و در حالی که جسد بیجان او را بر پشت
داشت به چیدن دانه‌های قهوه پرداخت . در پایان آن روز ، ما درم و من جسد
بیجان برادرم را به محلی که ما شبها در آن استراحت میکردیم بردیم و به
کمک چنان دیگر آنرا در آنجا دفن کردیم . البته ما این کار را در اختفای
کامل انجام دادیم چرا که در صورت اطلاع کارفرما ، همگی ما از کار
برکنار می شدیم .

من هرگز برای تحصیل به دبستان نرفتم چون از کودکی مجبور
بودم به پدرم در کار مزرعه داری کمک کنم چرا که من اولین فرزند خانواده

بودم. به این دلیل من همانندیک مرد فنون کشاورزی را آموختم. من در سن ۱۶ سالگی بود که برای آموزش امور مذهبی به کلیسا رفتم و در آنجا خواندن و نوشتن را به تنهایی آموختم. من از خواندن قسمت‌هایی از کتاب مذهبی که در مورد عدالت صحبت شده و نابودی بی‌عدالتی را وعده داده بود لذت می‌بردم.

مدتها گذشت و من خیلی از واقعیت‌ها را درک کردم. من فهمیدم چرا فقیر وجود دارد، ثروتمندان چگونه بوجود می‌آیند، چرا باید مبارزه کرد، و چرا زنان باید در مبارزات اجتماعی شرکت کنند، و چرا زنان دارای حقوق مساوی با مردان در این مبارزه هستند. همه این مطالب را در دوران نوجوانی فرا گرفتم و سرانجام زمانی که به دهکده زادگاهم بازگشتم به بسیج بستگان، همسایگان، و دوستانم پرداختم و سعی کردم تا این مطالب را به آنان بیاموزم.

در این زمان، کشیشی به همراهی چندین جوان سرخپوست ولاتین به دهکده ما آمد تا ضمن آموختن خواندن و نوشتن، روش کشاورزی را نیز به ما بیاموزند. همزمان با این کارها، این جوانان و کشیش سرپرست آنان ما را از حقوق اجتماعی خود آگاه نمودند و با آموزشهای این افراد چشم و گوش مردم دهکده ما باز شده و جنبش عجیبی در بین مردم که بخود آمده بودند به چشم خورد.

سپس در سال ۱۹۷۸ "کمیته اتحاد کشاورزان" تاسیس گردید و بسیاری از اعضاء "کمیته فعالیت‌های کاتولیک‌ها" که من نیز عضو آن بودم به این کمیته پیوستند. اگرچه هنوز با "کمیته فعالیت‌های کاتولیک‌ها" همکاری می‌کردم ولی تصمیم گرفتم که بقیه زندگی ام را در راه آزادی مردم بکوشم. پس از مدتی نیروهای نظامی به دهکده ما هجوم آورده و دست به کشتار وسیعی زدند. یکی از اهالی دهکده که برای ارتش جاسوسی میکرد، نیروهای نظامی را به منازل افرادی که در فعالیت‌های "کمیته اتحاد کشاورزان" شرکت داشتند راهنمایی نمود. نظامیان، افراد شناخته شده عضو کمیته را کشتند و منازل آنها را به آتش کشیدند. دو خواهر من با تفاق یکی از شوهرخواهرهایم، عمو، دایی و پسرعموهایم همگی جزء کشته شدگان بودند. من و خواهرم بدلیل عدم حضور در دهکده در لحظه حمله جان سالم بدر بردیم و با شنیدن قتل عام در دهکده فرار کردیم و خواهرزاده‌ام که فقط دو ماه داشت خیلی اتفاقی توانست جان سالم بدر برد چون پس از

اینکه نظامیان خواهرم را مورد هدف گلوله قرار دادند جسدوی بروی طفل
دوماهه اش افتاده و مانع از مابیت گلوله به بدن وی شد.

زمانیکه اختناق فزونی یافت و بر شدت عمل نظامیان برعلیه
مبارزان افزوده شد، من یکی از اعضاء مهم کمیته بودم که در لیست
نظامیان برای دستگیری قرار گرفتم. به این دلیل همزمان مرا به
اتفاق مادرم به خارج از محدوده پایتخت فرستادند تا در آنجا از بزرگی
شهر استفاده کرده و در گمنامی بسر ببریم. پدر و برادر من نیز به کوهستان
رفته و به چریکهائی که با نیروهای رژیم می جنگیدند پیوستند.

با ورود ما به پایتخت، من مجبور شدم تا لباس محلی ام را عوض کرده و
به شکل زنان لاتین لباس بپوشم. از آنجا نیکه ما سرخیوستها برای فرهنگ
وسن و روش زندگی خود احترام فراوانی قائل هستیم، برای من خیلی
دردناک بود که لباس محلی خود را با لباسی که خیلی برایم بیگانه بود
تعویض کنم. اما چه میشود کرد! اختناق و عدم محیط سالم سیاسی و استثمار
نتیجهائی جز نابودی فرهنگ و سن ملی ندارند. تعویض لباس نسبت به
جنگ مقدسی که ما برای رهائی خلق مان در پیش گرفته بودیم مسئله
ناچیزی بود و ما حاضر بودیم برای دسترسی به گوهر شب چراغ آزادی، دست
به هر اقدامی که در خور یک انسان باشد بزنیم. ما برای پیروزی براهریمن
سیاه دل استبداد و استثمار حاضر بودیم تا هرگونه از خودگذشتگی، از
سادهترین مورد تا دردناکترین فاجعه را بپذیریم.

و..... اینروزها من در اینجا، با زنان لاتین همکاری میکنیم و از
این زنان درسهای بزرگی را فرا گرفته ام. قبل از اینکه با زنان
لاتین آشنا شوم همیشه با خود می اندیشیدم که زنان لاتین همگی ثروتمند
هستند و به ما زنان سرخیوست به چشم حقارت می نگرند. اما پس از زندگی
با آنان فهمیدم که بعضی از زنان لاتین حتی فقیرتر و بدبختتر از زنان
فقیر سرخیوست هستند. اما علیرغم سلطه فقر بر زنان لاتین، آنان قلب
پراز مهر و محبتی دارند. آنها هرگز تبعیضی در مورد من قائل نشده اند
و من با آنان نزدیکی و اتحاد عجیبی را احساس میکنم.

ما زنان سرخیوست و لاتین به کمک یکدیگر به حقایق بزرگی دست
یافته ایم و با اتحاد عمل بی نظیری به آموزش سیاسی خود میپردازیم.
در مواقع فراغت مادر مورد فرهنگ خود برای یکدیگر توضیح میدهیم و زنان
لاتین علاقه بی نظیری در فراگیری زبان بومی ما نشان میدهند. جو

زندگی ما را رایحه دلنشین برادری و برابری فرا گرفته و ما با آمیزش خون و فکرمان اتحاد کنونی را پایه گذاری میکنیم تا بتوانیم در صبح روشن فردا از این اتحاد در سا زندگی میهن مان بهره برداری نمائیم.



در اینجا پای صحبت های ماریالوپه، یکی از زنان سلحشور گواتمالا می نشینیم. او یکی از اولین زنانی بود که به ارتش چریکی زحمتکشان پیوست. این ارتش در اوایل دهه ۱۹۷۰ در جنگلهای ایالت کیش تاسیس گردید و با شروع عملیات خود، نخستین شعله های خشم مردم را بصورت مبارزه مسلحانه مردمی به نظامیان حاکم بر نیکاراگوئه نشان داد.

سرگذشت ماریالوپه، داستان روزهای اول تاسیس ارتش چریکی است و از پیوستن کشاورزان بومی و ساکنین لاتین مناطق آزاد شده به این ارتش و سرانجام شکل گیری جنگ انقلابی توده ای حکایتها دارد. ماریالوپه از سلحشوران انقلابی گواتمالا و مخصوصا از زنان و شرکت آنان در مبارزات اجتماعی برای آزادی میهن سخن میگوید:

من و شوهرم بدلیل فقر و برای تامین زندگی مان در یک مزرعه برای یک شروتمند بدهکار مشغول بودیم. من از کودکان ارباب مواظبت میکردم و بدلیل عدم دسترسی به برق مجبور بودم به کمک آتش از صبح زود تا ده شب به پختن غذا و غذا دادن به فرزندان ارباب بپردازم. حقوق شوهرم در این زمان ۵۰ سنت (۳۵ ریال) در روز بود. و من در ازاء نگهداری از فرزندان ارباب فقط غذای مختصری دریافت میکردم. پس از مدتی با مشقت فراوان سعی کردیم تا با پس انداز اندکی که فراهم کرده بودیم قطعه زمینی کوچکی خریداری کرده و در آن بکار بپردازیم ولی اوضاع از سابق نیز بدتر شد و ما همیشه بدهکار بودیم.

۱۲ سال پیش بود که ما بالاخره تصمیم گرفتیم دل از همه چیز در محل سکونتمان (که در جنوب واقع شده است) بریده و برای یافتن زندگی کمی مشقت تر به شمال مهاجرت کنیم. پس از مهاجرت به شمال در یافتیم که برای ما فقیران "به هر کجا که رویم آسمان همین رنگ است". اوضاع

در شمال بدتراز جنوب بود. ما برای خرید آذوقه مجبور بودیم ۴ روز مسافر
کنیم تا به نزدیکترین بقالی برسیم. برای چهار ماه متوالی تنها غذای
ما "اتول" (که یک نوع نوشیدنی ساخته شده از ذرت است) و تریلا (نان
اسپانیولی) بود. فرزندی از همسایگان ما در اثر کمبود پروتئین
درگذشت و بقیه کودکان حتی بزرگسالان نیز در وضع خوبی نبودند. در این
زمان من باردار بودم و در انتظار سومین فرزند خود بسر میبردیم و از نظر
غذائی در شرایط بسیار رقت باری قرار گرفته بودم. پس از هفت ماه
سرانجام فرزند سوم که دختر بود دنیا آمد.

پس از مدتی که از تولد دخترم گذشت، تعدادی مهندس داوطلب بیست
دهکده ما آمدند و بما در کشت و زرع زمین راهنمایی و کمک کردند و وضع
اندکی بهبود یافت اما کماکان کمبود در همه موارد شدید احساس میشد. بعد از
دو سال که از این ماجرا گذشت سرانجام روزی اولین واحدهای ارتش
چریکی زحمتکشان به دهکده ما وارد شدند. من بخوبی آنروز را بیاد دارم
چونکه درست در زمان ورود آنان به دهکده، همه مردم از نبودن ذرت (که
غذای اصلی را تشکیل میداد) و مواد غذایی دیگر رنج میبردند. با ورود
چریکها، ترس سراپای وجود مرا گرفت چرا که دولت با تبلیغات خود ما را
متقاعد کرده بود که چریکها فقط برای دزدی، تجاوز به زنان، و ویرانی
وارد دهکده ها میشوند. خیلی خوب بخاطر دارم که پسر کوچک من پس از دیدن
چریکها بلافاصله را دیورا در زیر ملافه ها مخفی کرد چرا که میترسید چریکها
آنها بدزدند. البته باید به شما بگویم که همان پسر کوچک الان جوان
برومندی است که به ارتش چریکی زحمتکشان پیوسته است.

چریکها پس از ورود به دهکده به مردم کمک کردند تا خانه های بی برای
خود بسازند تا از گزند سرمای زمستان و گرمای تابستان در امان باشند.
آنان برای اینکار همه را تشویق به کار دسته جمعی و همکاری مشترک
کردند. چقدر احساس زیبایی بود. ما برای اولین بار احساس کار دسته
جمعی و مشترک را در اعماق وجودمان تجربه میکردیم و از آن لذت میبردیم.
در زمانیکه ما استراحت میکردیم، رزمندگان برای ما توضیح دادند که
آنان نیز مثل ما فقیر هستند ولی تصمیم گرفته اند تا با ارتجاع و استثمار
حاکم به نبرد برخیزند تا دیگر فقیران بتوانند اندکی آسوده تر زندگی
کنند. آنان به ما گفتند که به پیروزی نهائی فوق العاده امیدوار و مطمئن
هستند. من آن موقع از خود می پرسیدم: " چگونه؟ مگر میشود با این همه

فامله بین شهرها و دهکده‌ها متحد شد و برای هدف مشترک جنگید؟" اما حالا می‌فهمم که چقدر این کار امکان پذیر است، خانواده‌ها یکی از اولیین خانواده‌هایی بودند که به همکاری با ارتش فقیران برخاست و آمادگی خود را با انجام هرگونه همکاری اعلام نمود. من که پیروش مرغ و خوک مشغول بودم مرغ‌ها و خوک‌هایی را که آماده فروش کرده بودم با قیمت مناسب به آنان فروختم و چند مرغ و خوک مجانی نیز به آنان هدیه کردم. خانواده‌های بسیاری با این رزمندگان همکاری کردند اما بعضی از خانواده‌ها نیز از آنها سوءاستفاده کرده و اجناس خوراکی با قیمت گران بیهوده آنان فروختند ولی بعدا که دیدند این جوانان چقدر در کار خود صادق هستند شروع به همکاری و مساعدت نمودند. بتدریج همه خانواده‌ها شروع به همکاری با ارتش چریکی فقیران نمودند البته مواردی نیز وجود داشتند که یکی از اعضاء خانواده با این همکاری مخالف بودند و ما مجبور بودیم که آن عضو یا اعضاء را در جریان اوضاع قرار ندهیم.

مرحله بعدی، کار دسته جمعی بود. ما شروع به انجام فعالیت‌هایمان به صورت گروهی کردیم، ولی بعضی از مردان شدیداً با شرکت همسرانشان در کارهای گروهی که مردان "غریبه" حضور داشتند مخالف بودند. ما برنامه‌ها را بنحوی تنظیم کردیم که اکثر زنان با همسرانشان در یک گروه به کار مشغول شدند. مسئولیت‌های اساسی زنان آماده کردن غذا بود. هر کدام از زنان به سهم خود غذائی آماده میکرد و همگی غذاها را به منزل می‌آوردند و سپس از آنجا به کمک یکدیگر غذا را به کوهستان و محل تمرین رزمندگان می‌بردیم.

پس از یکسال متوجه شدیم که تنی چند از ما به جا سوسی پردها خسته و اوضاع عرابه حکمران نظامی منطقه گزارش داده‌اند. به این دلیل بود که حکمران، یک فرمانده نظامی درده ما مستقر نمود، رازداری کار بسیار سختی بود چرا که در دهکده‌ها همه هم‌دیگر را می‌شناختند و می‌دانستند که هر کس چه می‌کند. در نتیجه پس از مدت کمی، حکمران نظامی ده‌ها سوسی تمام کسانی را که با رزمندگان همکاری نزدیک داشتند دست‌آورد، همسر من و دختر دو وازده ساله‌ام که برای آموزش فنون جنگی و روش استفاده از اسلحه به کوهستان رفته بودند پس از بازگشتشان باز مجبور به مراجعت بیهوده کوهستان شدند چرا که نظامیان در صدد دستگیری‌شان برآمده بودند. در همین زمان یکی از قسی القلب‌ترین ارباب‌های منطقه ما که معروف به گورگ

ایکسان بودیوسیلہ ارتش چریکی زحمتکشان ترورا انقلابی شدومتعا قسب
این مسئلہ فشارنظا میان واختناق، صدچندان شد.

با وجود خطراتی کہ باقی ماندن من در دهکده در برداشت ولی کماکان
من مصمم بودم کہ بہ زندگی ادامہ دهم و در نتیجہ در دہ باقی ماندم و بہ
سرپرستی شش فرزندم پرداختم. بدلیل همکاری من با رزمندگان،
ارباب بہ من گفت کہ نمیتوانم در سزرعہ کارکنم ولی بعد از تصمیم خود
منصرف شد و بہ من اجازہ کار کردن داد. با وجود این من همچنان بہ همکاری
با ارتش چریکی زحمتکشان ادامہ دادم. ہر ہفتہ از خانوادہ ہائی کہ ہنوز
ہوادار رزمندگان بودند غذا و کمک تہیہ کردہ و بہ کوهستان میفرستادیم.
ما در این کار ہمگی با ہم و بصورت دستہ جمعی کار میکردیم و پس از مدتی
موفق شدیم تا شبکہائی متشکل ایجاد نمائیم.

پس از ایجاد شبکہ، ما تصمیم بہ ایجاد کلاس درس و آموزش گرفتیم.
کلاسہای مختلف آموزش برای زنان و مردان تشکیل شد و یک زن انقلابی
بہ ما زنان در مورد تبعیض ہائی کہ در حق زنان رواست سخن گفت و ما را با
حقوق خود بعنوان زن آشنا نمود و از علل عدم آموزش و همکاری زنان و
مردان در محیط کار و تولید مطالبی عنوان نمود و بہ ما گفت کہ چگونہ
مردان بہ ما فقط بدلیل زن بودن اعتماد ندارند و ما را دست کم میگیرند.
ما مطالب فراوانی از زنان انقلابی آموختیم و اندک اندک بہ ریشہ ہای
مشکلاتمان چہ در زندگی زناشویی و چہ در کارہای اجتماعی پی بردم. نسا
آن زمان، موقعی کہ شوہرانمان بہ ما دستور میدادند کہ حق خارج شدن از
منزل را بدون اجازہ قبلی آنان نداریم، و یا از ما نیکہ بوسیلہ ارباب
مورد اذیت قرار میگیرفتیم گمان میکردیم این مسائل خیلی عادی است
و حق مردان است کہ "آقا" باشند و ہر دستوری کہ از ما پند ما درکنند.
ما پس از اینکہ دریافتیم کہ مردان حق زورگوئی بہ ما را ندارند و
نمیتوانند بہ میل خود با ما رفتار کنند، مصمم شدیم کہ در مورد مشکلاتمان
راہ چارہائی بیابیم.

اولین مشکلی کہ مورد بررسی قرار دادیم، مسئلہ کتک زدن زنان
بوسیلہ شوہرانشان در منزل بود. ما جدآ تصمیم گرفتیم دیگر اجازہ ندهیم
کہ شوہرانمان ما را کتک بزنند. اگرچہ از بین بردن این "رسم" خیلی
مشکل بود ولی ما مصمم بہ اجرای آن شدیم غافل از اینکہ مردان انقلابی
کہ ہمزمان با آموزش ما بوسیلہ زنان انقلابی، بہ بحث و صحبت با شوہران

مانشسته بودند، به آنان تذکره دادند که ما برده نیستیم و بنا بر این نباید
همانند یک برده با ما رفتار کنند. با وجود این زمان بسیار زیادی لازم بود
تا نحوه برخورد آدمها نسبت به کارهای که برایشان متداول بوده عسوس
شود.

یکی از ملزومات مادران زمان مبارزه برای حق مساوی در انجام
کارهای سیاسی بود. مثلا اگر زنی میبایست در نیمه شب از منزل خارج
شود تا در کمک به جمع آوری آذوقه برای چریکها شرکت کند، همسرش به وی
اجازه نمیداد. بعدها فهمیدیم که این مخالفت شواهرانشان از عدم اطمینان
آنان نسبت به همسرانشان سرچشمه میگردد. مشکل دیگر مسئله ازدواج بود.
در بین بعضی از مردم دهه ما ازدواج بین زن و مرد بصورت عادی صورت
میگرفت ولی بخاطر دارم که یکبار یک خانواده سرخپوست که در نزدیکی ده
ما زندگی میکردند به منزل ما آمدند تا دختر دوازده ساله مرا خریداری
کنند. اگرچه ما زنان لاتین در سن ۱۵ سالگی وحتى جوانتر ازدواج میکنیم
ولی هرگز مورد خرید و فروش قرار نمیگیریم. در هر صورت، من بنا
تقاضای این خانواده سرخپوست مخالفت کردم، اگرچه میدانستم که آنان
با چریکها همکاری نزدیک دارند. آنان مرا متهم به تبعیض بر علیه آنان
بدلیل سرخپوست بودن نمودند ولی من برایشان توضیح دادم که
همانگونه در بین آنان خرید و فروش دختران رسم است، اینکا در بین ما
مرسوم نیست. سرانجام آنان با ما را حتی دهکده ما را ترک کردند و
کماکان معتقد بودند که من بدلیل آنکه سرخپوست هستم از قبول تقاضایشان
خودداری نمودم. من در این مورد با رفقای خود در ارتش چریکی صحبت
کردم و آنان نیز متقابلا با آن خانواده تماس گرفته و مسائل را بوضوح
توضیح دادند اما همانگونه که قبلا گفتم زمان بسیار زیادی لازم است تا
بعضی از رسوم و سنن تغییر کنند. آن خانواده سرخپوست دختری را برای
پسرشان خریداری کردند که آن دختر نیز سرخپوست بود. پس از مدتی شنیدم که
داماد جوان به نیروهای انقلابی پیوسته است. شرایط همانگونه که گفتم
برای زنان بسیار سخت است ولی باید اضافه کنم که زندگی زنان سرخپوست
بمراستب پر مشقت ترو جانفرسا تر است و به همان نسبت نیز انعطاف پذیری
آنان نیز کمتر میباشد. بعضی اوقات، زنان سرخپوست بمحض مشاهده
کردن رزمندگان به خانه خود رفته و خود را مخفی میکنند و بدلیل اینکه
رزمندگان قادر به صحبت بزبان بومی آنان نیستند، مکالمات و مباحث